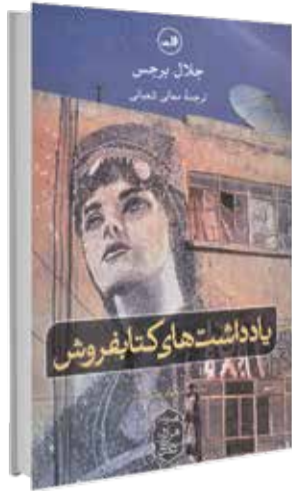


جلال برجس در مصاحبه‌ای گفته: «ابراهیم نمونه تمام عیار مرد عرب است.» مرد عربی که گرفتار وضعیت بد اقتصادی شده، بیکاری به او فشار آورده و دلش می‌خواهد کاری انجام دهد

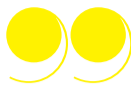


داستان تبدیل یک مرد به قهرمان‌های مختلف دکتر ژیاگو به دزدی می‌رود

دزدی باشد؟ بهتر نبود حداقل ابراهیم در قالب شخصیت‌های شرور داستان‌ها می‌رفت؟ جلال برجس در مصاحبه‌ای که بعد از برنده شدن جایزه بوکر عربی با میدل ایست مانیتور انجام داده، گفته: «ابراهیم نمونه تمام عیار مرد عرب است.» مرد عربی که گرفتار وضعیت بد اقتصادی شده، بیکاری به او فشار آورده و دلش می‌خواهد کاری انجام دهد. کاری که ابراهیم انجام می‌دهد دزدی و جنایت است. مردم از او یک قهرمان می‌سازند و همه جا از مرد نقاب‌داری صحبت می‌کنند که از اغنیا یادداشت‌های کتابفروش نوشته جلال برجس، نویسنده اردنی در نیمه اول ریمتی آرام دارد. کمک مان می‌کند با جریانات همراه شویم. از ظاهر شخصیت‌ها بگذریم و به درونشان نفوذ کنیم. نیمه دوم کتاب پر از جنب و جوش است و اتفاق. گرچه این اتفاق‌ها گاهی جفت و بست درستی ندارند. وقتی ابراهیم به دستور صدای درونی‌اش شروع به دزدی می‌کند، خواننده درست متوجه نمی‌شود چطور یک کتابفروش به همین راحتی می‌تواند به یک خلافکار تبدیل شود. قفل‌ها را باز کند و در اولین سرتق به یک بانک دستبرد بزند.

ابراهیم ساده که عمری در صفحات کتاب‌ها غرق بود، چطور نقشه‌هایی بی‌عیب و نقص می‌کشد. او به دستور موجودی که درونش رشد می‌کند به شخصیت‌های رمان‌هایی که خواننده تبدیل می‌شود. دکتر ژیاگو می‌شود و یا گوزیشت نوتردام اما نویسنده دقیقاً برایمان مشخص نمی‌کند چرا دکتر ژیاگو شدن باید دلیلی برای موفقیت

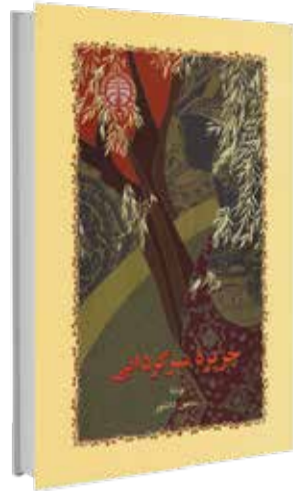
زهرا راستگویی خبرنگار



آلبر کامورو اثر فلسفی‌اش اسطوره سیزیف سیزیف، قهرمان پوچی است

جدایی نیست و آن‌ها از وجود آدمی سرچشمه می‌گیرد و نه از جهان؛ پوچی زاده برخورد این دو با هم است. این کتاب به چهار فصل تقسیم می‌شود که کامو به استدلال پوچ، انسان پوچ‌گرا، آفرینش پوچ و در نهایت اسطوره سیزیف می‌پردازد. داستان اسطوره سیزیف را اکثریت شنیده‌اند؛ خدایان، سیزیف را محکوم کرده بودند که تخته سنگی را بدون وقفه تا قله کوهی بچلاند و هنگامی که به آنجا رسید تخته سنگ دوباره به پایین می‌افتد. در واقع خدایان با دلایلی موجه به این نتیجه رسیده بودند که هیچ کیفری بدتر از کار بیهوده و امیدی نیست و این بهایی است که برای عشق‌ها و سودهای این جهان باید پرداخت و آلبر کامو این قصه را از نظر پوچی و آکاوی کرده و می‌گوید سیزیف، قهرمان پوچی است و علت غم‌انگیز بودن داستان این اسطوره، آگاهی اوست چرا که اگر در هر قدمی که برمی‌داشت امید و موفقیتی را پیش‌روی خود می‌دید، دیگر چه جای رنج و اندوه باقی می‌ماند؟ او محکوم به تکرار شده بود و راه‌هایی از این تکرار به آگاهی رسیدن است. اگر رنج را درک کنیم و آن را برای خود کنیم، دیگر اثری از آن نمی‌ماند و امید راه‌هایی است و در نهایت کامو امید و پوچی را در آثار کافکا بررسی می‌کند.

ریحانه میرحسینی کارشناس ارشد ادبیات



امید، عشق و اعتماد به نفس! دانشور در جزیره سرگردانی

در سال ماقبل انقلاب پیش می‌رود و هستی، ناخواسته وارد یک ماجرای مبارزاتی شده و متوجه تعامل مراد و سلیم می‌شود و ناخودآگاه مثلثی بین هستی، مراد و سلیم شکل می‌گیرد؛ مثلثی که فقط هستی از روابط بین رنوسش به طور کامل آگاه است. این طور به نظر می‌رسد که هستی، نماینده خود سیمین دانشور در کتاب است؛ سرگردان بین پیدا کردن مسیر حقیقت و درست. و البته جایی در کتابفروشی‌ها جا خوش می‌کند. هستی نوریان، دختر جوانی است که در دهه سوم زندگی‌اش در نوسانی عاطفی بین مراد و سلیم سرگردان است. هستی و مراد دوستانی از دوره دانشگاه هستند. مراد، همان طور که از اسمش پیداست، دلخواه و مقصود اصلی هستی است. اما به واسطه تفکر مراد به زندگی و مؤلفه‌های وابسته به آن (نظیر عشق، ازدواج، رفاقت، دین و...) که ناشی از نگاه ایدئولوژیک مراد است، رابطه محبت‌آمیز هستی و مراد به ازدواج نزدیک نمی‌شود. از طرفی مامان‌عشی (عشرت)، سلیم را برای دخترش انتخاب می‌کند. سلیم، پسر یکی از دوستان مامان‌عشی است و متمم مراد است. سلیم، همان طور که از اسمش پیداست، خوش‌یاور، آرام و مطیع دین است. چشمانی دارد که: «... چشم‌های تبار عیبی داشت. درشت و شبیه حرف صاد. رنگ چشم‌ها رنگی میان آبی و خاکستری بود که دورش سورمه کشیده باشند...» و هستی، درگیر همین چشم‌ها می‌شود. داستان،

مصطفی جواهری آموزگار



کتاب چند صدایی است. نمونه‌ای از همان آرمان آزادی مطلق که نویسنده در کتابش پرورش می‌دهد. ابراهیم، لیلی، خانم نون، زن روزنامه‌نگار، دکتر یوسف السماک، خانم ایمیلی. بعد کم کم همه این داستان‌ها به هم متصل می‌شوند. خط و ربطشان پدیدار می‌شود. در این میان سه دفترچه هم وجود دارد. نویسنده با استفاده از این دفترچه یادداشت‌ها، گذشته را برایمان روشن می‌کند. دو روایت اصلی این قصه هم به وسیله این یادداشت‌ها به هم متصل شده‌اند. داستان هر شخصیت در دفتری می‌گذرد که در دست دیگری است. یکی به توصیه روانپزشکش می‌نویسد تا درمان شود و آن یکی در نهایت می‌فهمد نوشتن چیزی را درست نمی‌کند.



در واقع خدایان با دلایلی موجه به این نتیجه رسیده بودند که هیچ کیفری بدتر از کار بیهوده و بی‌امید نیست و این بهایی است که برای عشق‌ها و سودهای این جهان باید پرداخت



نام سیمین دانشور با مشهورترین کتابش یعنی سووشون گره خورده است. اما چه بسا اگر در این سال‌ها نشر خوارزمی، کمی جان‌دارتر می‌بود و پخش کتاب‌هایش اوضاع درست‌تری می‌داشت، جزیره سرگردانی بود که روی میز پرورش کتابفروشی‌ها جا خوش می‌کرد

قسمت هشتم

درباره کتاب‌های ترجمه شده بازار

ترجمه استعاری جمله‌ها

فاطمه منصوری نصرآباد مترجم



گاهی در زبان‌های مختلف متن‌ها و جملاتی نوشته می‌شود که معنا و مفهوم خاصی پشت آنها نیست. به‌عنوان مثال جملاتی مانند «قیل از خوردن اولین لقمه چند ثانیه ناپاوارانه در سهمش نگر نیست، انگار لحظه‌ای که مدت‌ها منتظرش بوده فرارسیده و آرزویی بسیار بزرگ برایش محقق شده باشد و عظمت آنچه نصیبش شده سبب شود به واقعیت شک کند.» معنای پنهان

یا کنایه ندارند. این گونه شیوه‌های بیانی را اصطلاحاً بیان شفاف می‌نامند. مترجم برای ترجمه نیاز به استفاده از تکنیک‌های خاصی ندارد؛ تحت‌اللفظی ترجمه کردن این‌گونه جملات البته در کنار روان بودن آن امری عادی است. مترجم می‌تواند در چنین موقعیت‌هایی فقط سعی کند جملات را به بهترین نحو و کلمه‌به‌کلمه ترجمه کند و معنا و مفهوم مدنظر نویسنده را به مخاطب برساند. اما در مواقعی جملات و متن دارای معنای استعاری یا کنایه می‌شوند. نویسنده در بخش‌هایی از جملات در روایت رمان و ادبیات داستانی از

ندارد. نویسنده برای بیان بی‌تابی و تردید از عبارتهای «این‌پاوان‌پا کردن» و «امان کسی را بریدن» استفاده کرده است. چنین تعبیراتی را همه در گفتارهای روزمره‌شان استفاده می‌کنند و به گوش آشنا است؛ اما همین‌ها می‌توانند متن را دلپذیر کنند و وظیفه مترجم در اینجا پیدا کردن معادل درست (چه معنای اصلی چه معنای فرعی) برای متن مقصد است. خلاصه کلام اینکه مترجم در ترجمه جملاتی که مفاهیم استعاری دارند با چالش‌های جدی روبه‌رو است و بدون مطالعه زیاد نمی‌توان به خوبی از پس آن برآمد.

همیشه این قضیه چالشی نیست.

مثلاً در بخشی از کتاب فرزندخوانده این متن آورده شده: «می‌دیدم‌شان که دور توری‌ها جمع می‌شوند و بی‌آنکه بدانند، همچنان را در حرکت‌شان نشان می‌دهند، برخی مثل کودکان این‌پاوان‌پا می‌کردند انگار وزن جسم امان‌شان را بریده باشند...» این متن زیاد چالشی به همراه

چالشی اساسی می‌شود. ترجمه این‌گونه متن‌ها واقعاً نیاز به دایره لغات گسترده و ذوق و طبع درست و حسابی دارد. البته که

مترجم برای ترجمه «بیان شفاف» نیاز به استفاده از تکنیک‌های خاصی ندارد اما در ترجمه جملاتی که مفاهیم استعاری دارند با چالش‌های جدی روبه‌رو است و بدون مطالعه زیاد نمی‌تواند به خوبی از پس ترجمه برآید

